

به یاد استاد ایرج افشار

حمید ایزدپناه



غمخانه دلیم را بی‌غمگسار کرد
اورفت و آه و انده ما بی‌شمار کرد
چشمم به هر بهانه سرشکی نثار کرد
دیدم چگونه با من و توروزگار کرد؟
شهری ز آشنای ترا سوگوار کرد
سوگ تو همدمان ترا بی‌قرار کرد
کردار و نام نیک، ترا ماندگار کرد
دیدار با بهار «صفا» بی‌بهار کرد
۱۳۸۹/۱۲/۱۸

افشار ما که ره سوی دیدار یار کرد
من مانده در غبار غم آلود یادهاش
در کوچه‌سار خاطره‌های هزارگون
ای رفته در غبار پر از راز سرنوشت
تنها نه من ز سوگ تو غمبار گشته‌ام
ما را ز همدمی تو صبر و قرار بود
بر بام روزگار حضورت همیشگی است
تا شاخسار عمر تو رنگ خزان گرفت



مردی همه‌جانبه

محمدابراهیم باستانی پاریزی *



از این سرمایه عظیم و بزرگ نکرده و جز در مورد تشخیص
زمان و مکان مناسب، هرگز آن را به زبان نیاورده است و نمونه
بارز آن یادداشت‌های خصوصی مرحوم دکتر محمد مصدق،
و یادداشت‌های مرحوم لهیار صالح، و اسناد دیگری از این
قبیل است.

همین اطمینان بیش از حد موجب شده بود که مرحوم
سیدمحمدعلی جمال‌زاده، نویسنده بزرگ ایران، به اشاره ایرج
افشار، کلیه مایملک خود را در ایران وقف دانشگاه تهران کند
و ایرج افشار را عضو اصلی هیئت امنای مصرف درآمد آثار خود
قرار دهد.

مخلص پاریزی که عضو کوچک این هیئت امنای هستیم، داستان
آن را از بدو شروع فعالیت، برای خوانندگان مجله گزارش
میراث - که زیر نظر فاضل محترم آقای اکبر ایرانی منتشر
می‌شود - به‌طور خلاصه به عرض می‌رسانم:

جمال‌زاده آدمی است که صد و پنج سال عمر کرد و از اوایل
عمر، احتمالاً حدود سی سالگی، در جامعه ملل که بعد از جنگ
بین‌الملل اول در سوئیس تشکیل شده بود، باز احتمالاً به توصیه
مرحوم تقی‌زاده که در جنگ بین‌الملل اول فردی شاخص

ایرج افشار را همه با کتاب و کتابداری
می‌شناسند، و حق هم با آنهاست زیرا که او جزو نخستین
کسانی است که اولاً دیپلم تخصص کتابداری در ایران دارد،
ثانیاً کتابدار کتابخانه دانشکده حقوق بوده، ثالثاً پایه‌گذار
کتابخانه عظیم مرکزی دانشگاه است که در حکم ستون قائمه
خرگاه دانشگاه به شمار می‌رود و شهرت جهانی دارد، رابعاً او
از مصححین و مؤلفین پرکار در کار چاپ کتاب بوده و نام او بر
پشت بیش از سیصد کتاب دیده می‌شود، خامساً آن که آدمی
است که سی هزار کتاب و آرشیو کم‌نظیر عکس را که خود
برداشته است تقدیم دائرةالمعارف بزرگ اسلامی کرده‌اند این
بخشش بلاعوض و مجاناً بوده‌اند کتاب می‌دانند که چنین
کاری برای آدمی که یک عمر محصور در کتاب بوده، در حکم
«کمال‌الجود» است.

اما نکته‌ای که کمتر کسی بدان توجه داشته این است که
ایرج افشار آنچنان اعتماد دوستان و بزرگان را کسب کرده
بود که بزرگترین سیاستمداران و رجال مملکت نسخه خطی
و گاهی منحصر به فرد یادداشت‌های خصوصی خود را به او
می‌سپردند، و این آدم، یعنی ایرج افشار، هرگز سوءاستفاده

* استاد گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



شاید از طرف او باشد. من در تهران پرس و جو کردم و معلوم شد این پول را مهندس ناطق فقط به دلیل احترام و علاقه به جمال زاده، و بدون اینکه نام فرستنده معلوم باشد فرستاده است. به جمال زاده گفتم، و او از مهندس ناصح تشکر کرد و گفت که پولی در بانک دارد و مایل است که پول ارسالی را جبران کند. مهندس ناصح به جمال زاده گفت که جبران لازم نیست اما این پول که شما در بانک دارید بی حاصل است و بی ارزش می شود؛ اجازه دهید سهام سیمان را که این روزها ارزان می فروشند به نام شما خریداری کنم. و جمال زاده اجازه داد و سهامی زیاد به نام او خریده شد.

وقتی جمال زاده در سوئیس به من گفت: «می خواهم امتیاز چاپ کتاب هایم و هر چه دیگر در ایران دارم به توصیه ایرج افشار به دانشگاه تهران بدهم»، من البته به تصمیم او احترام گذاشتم. ولی از شما چه پنهان، چون از میزان ناچیز حق التالیف و چاپ کتاب در ایران مطلع بودم در دل خود به ساده دلی و ساده اندیشی پیرمرد اندکی خنده زدم، و آنکه به قول فرخی سیستانی:

**دل و زبان و کف او موافقند به هم
گه وفا و گه بخشش و گه گفتار**

گفت و گو تمام شد تا روزی که خبر شدیم جمال زاده کلیه اموال خود را در ایران به دانشگاه تهران بخشیده و مصرف آن زیر نظر هیئت امنائی قرار دارد که رئیس آن دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران، و ایرج افشار از طرف خود جمال زاده، و یک نماینده منتخب این دو نفر باشد که آن دو نفر، مخلص پاریزی را به عنوان نفر سوم برگزیدند و کار شروع شد. لازم به توضیح است که همکاری در هیئت امنای جمال زاده اصولاً تبریئی است و بدون دریافت حق و حقوقی صورت می گیرد.

تازه انقلاب شده بود و دکتر سیاسی و افشار که گرفتاری داشتند مرا مأمور کردند که بروم به سازمان کارخانه های سیمان و تکلیف سهام را معلوم کنم. من وارد مرکز کارخانه های سیمان که در خانه ای واقع در چهارراه کوشک (لاله زار) و متعلق به خانواده قراگوزلو بوده است شدم. به دفتر مهندسان رفتم و خود را به مهندس جوانی که آنجا نشسته بود معرفی کردم و موضوع سهام جمال زاده را به میان آوردم. یک باره متوجه شدم که مهندس از جا برخاست و مرا به احترام کنار خود نشاند و چایی دستور داد. معلوم شد او مهندس صفرازاده سیرجانی

بود، در سازمان کار وابسته به جامعه ملل به کار مشغول شد؛ بنابراین جز چند صباحی که سرپرستی دانشجویان بختیاری مقیم اروپا را بر عهده داشت و مدت آن سخت کوتاه بود، تقریباً از دولت ایران هرگز حقوق و مقرری نداشت و نگرفته بود و بعد از سی سال کار، طبعاً بازنشسته شد و از سازمان ملل بعد از جنگ دوم که نهادهای باقیمانده جنگ اول را زیر حضانة خود داشت، حقوق بازنشستگی خود را دریافت می کرد و حتی یک بار هم گذرنامه دولتی او توسط دولت ایران لغو شد.

جمال زاده نویسنده ای بود که بیش از هشتاد سال کتاب نوشت و کتب او نیز پر خواننده بود و طبعاً فروش داشت ولی البته درآمد قابلی به خود او نمی رسید. من بیش از چهل سال، تقریباً هر سال او را در سوئیس ملاقات می کردم و به خاطر دارم که یکی دو بار به من می گفت مبلغی پولگمان کنم رقم ۹۲ هزار تومان را به زبان آورداری او گفت: مبلغی پول در بانک ایران و انگلیس که بعدها «بانک بازرگانی» نامیده شد. داشتیم که بعداً سهام سیمان با آن خریداری شد.

داستان خرید سهام سیمان هم این است که یک وقت قرار بود کیسه صفرای او در سوئیس عمل شود و تصور کرده بود مبلغی از پول خود را احتیاطاً به سوئیس ببرد حدود پنج هزار دلار؛ که آن روزها هر دلار شش هفت تومان بیشتر ارزش نداشت.

جمال زاده فرزند نداشت و بیشتر اقوام او نیز به آمریکا مهاجرت کرده بودند و بعضی کارهای او تیرتاً توسط مرحوم دکتر فرهاد، رئیس دانشگاه تهران، که در ایام دانشجویی خود را مدیون جمال زاده می دانست، و یا مرحوم مهندس ناصح انجام می شد. مراجعه به بانک و ارسال پول به اشکال مختصری بر خورد، پولی فرستاده نشد و جمال زاده هم عمل جراحی را انجام داد و سالم به خانه برگشت.

این داستان در مجلسی مطرح شده بود. مرحوم مهندس ناطق بدون اینکه به کسی بگوید ده هزار دلار از پول هایی را که در نتیجه مقاطعه کاری راه سازی در عربستان سعودی به دست آورده بود ناشناس به جمال زاده فرستاده بود. در تابستان آن سال که من سوئیس بودم، جمال زاده به من گفت: «آقای باستانی، از تهران ده هزار دلار برای من پول رسیده که فرستنده آن را نمی شناسم.» چون در روزهایی که جمال زاده در بیمارستان بود هویدا، نخست وزیر، یک دسته گل به بیمارستان فرستاده بود، جمال زاده حدس می زد که



می‌شود. «سپس گفت: «ما در امیرآباد زمین داریم؛ در اختیار شما می‌گذاریم. یک خوابگاه دانشجویی با آن بسازید که صدها دانشجو بی‌خانمان شهرستانی را از سرگردانی نجات دهد، نقشه آن را هم در اختیار شما می‌گذاریم.»

ایرج افشار که اصولاً در مسائل مادی همیشه حساب نقیر و قلمیر را داشت، پیشنهاد این مهندس یزدی را که بسیار عاقلانه بود پذیرفت. برآورد کردند، حدود پانصد میلیون تومان مخارج آن برآورد شد. شروع کردیم و البته تا پایان کار حدود ششصد میلیون تومان تمام شد و هم‌اکنون به همت این مهندس و در زمان ریاست آقای دکتر فرجی دانا و به برکت وقفیه مرحوم جمال‌زاده بیش از دویست دانشجو در عمارتی سه‌طبقه، که به کلیه وسائل امروزی، از قبیل کامپیوتر و تلفن و اینترنت مجهز است، استفاده می‌کنند و در واقع روح جمال‌زاده از این بخششی که کرده بود، ناظر و مشمول دعای خیر این همه جوان دانش‌پژوه خواهد بود. مصداق قول خاقانی شاعر بزرگ:

این هم ز بخشش فلک و جود عالم است
کان را که خاک باید خوردن شکر خورد

است؛ برادر خانم طاهره صفارزاده که در مدرسه بهمن شاگرد من بود. او گفت: البته صاحبان سهام کارخانه‌های سیمان این روزها مشکل دارند و اغلب به حساب طاغوتی به شمار آمده‌اند ولی من موضوع را به شاهزاده مهندس سالور خواهم گفت و انشاءالله آنها را زنده خواهم کرد.

طولی نکشید که تعداد کثیری از سهام کارخانه‌های سیمان تهران و غیر آن به دانشگاه تهران سپرده شد و پی‌درپی متوجه شدیم به علت سوددهی سهام، درآمد آنها به دانشگاه تهران واصل گردیده؛ پولی که ده‌ها برابر حق‌التألیف کتاب‌های جمال‌زاده بود و نتیجتاً یک روز متوجه شدیم که قریب پانصد میلیون تومان درآمد این سهام شده است.

این را هم عرض کنم که دکتر سیاسی، نفر اول دانشگاه، در گذشت و بعد از او مرحوم دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، استاد دانشکده حقوق، به این سمت برگزیده شد و پس از فوت او آقای مهندس شکرچی‌زاده رئیس وقت انتشارات دانشگاه تهران به این سمت انتخاب شد. و در همین وقت بود که یک یزدی باکمال و خوش‌فکر، مهندس امید که سرپرست کوی دانشگاه تهران بود به هیئت امنا مراجعه کرد و گفت: «شما این پول را بی‌خود توی حساب نگذارید که از ارزش آن کاسته



ایرج افشار و نسخه خطی

جواد بشری*



پژوهش در همه عالم داشت بسیار برجسته و شاید بی‌اغراق، برجسته‌ترین بود.

اما جایگاه او در جهان نسخه خطی و کتاب که بناست از آن سخن رود:

پیش‌پیش گفته شود که کتاب‌شناسی شاخه‌ای از علم کتابداری در گذشته بوده که در آن فرد با کتابها و منابع مختلف هر شاخه از علم آشنایی ای اجمالی و البته انتقادی (برای تشخیص و معرفی «بهترین» منابع هر رشته) به دست می‌آورده و آن را در اختیار محققین قرار می‌داده است. این شاخه را بعضاً گروهی متخصص پیگیری می‌نموده‌اند که به آنها وراق، کتابدار و غیره اطلاق می‌کرده‌اند. مشهورترین‌های این شاخه که به شکل تخصصی آن را قوام داده‌اند مثلاً در

میزان نفس کشیدن او را در جهان نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی می‌توان با مراجعه به مجموعه یادداشت‌های چاپ‌شده‌اش با عنوان «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» و یک حساب آماری سرانگشتی به دست آورد. شاید حدود ربعی از این یادداشتها در حوزه کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی باشد، و الباقی در موضوعات متعدد دیگری مانند مطبوعات، سندشناسی، تاریخ عصرها و رجال ادوار مختلف ایران علی‌الخصوص قاجار و پس از آن، و تحقیقات تازه ایران‌شناسی در سراسر جهان؛ که او با ارتباطاتی که با بزرگان این شاخه از

* پژوهشگر و محقق

۱. این نوشته، روزی پیش از درگذشت آن بزرگ، به نیت پاسداشتی در حد بضاعت امثال بنده از خدماتش، زمانی که در بیمارستان جم بستری بود، قلمی گردید. محل نشی که برای این مختصر در نظر گرفته شد، یکی از روزنامه‌های کشور بود. از این رو در برخی موارد شواهد و مثال‌هایی عرضه شده که برای اهالی تحقیق مبرهن است. ذکر این نکته ضرورت داشت، تا خواص را جسارتی نباشد.

